

انقلاب یا رفرم؟

* «چپ انقلابی»

بحث درباره ماهیت چپ و محتوای مبارزاتی آن در سال‌های اخیر در مطبوعات چپ جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. و این بحث تا زمانیکه درک مشترکی بر سر محتوای «چپ انقلابی» شکل نگیرد، می‌تواند ادامه یابد.

برای مثال برخی‌ها «چپ انقلابی» را آنانی می‌دانند، که خواستار «دیکتاتوری پرولتاریا» هستند - «سهراب میشری» در «گزار» شماره ۱۶۷ می‌نویسد: «بخشی از چپ انقلابی نیز فراموش کرده است که خود با معیارهای ۱۰ سال پیش خویش، اکنون دیگر انقلابی نیست، چرا که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقادی ندارد، با رفرمیست‌ها نشست و برخاست می‌کند و غیره» - برخی دیگر «چپ انقلابی» را مدافعان «قهر» و «انقلاب»، که مترادف هم نیز قلمداد می‌شوند، اعلام می‌کند - نظرات «بابک امیر خسروی» در «راه آزادی» درباره «هویت چپ» - هستند نظریه پردازانی که خود را «چپ انقلابی» می‌دانند، بخاطر نارووشی محتوای تئوریک مقوله «چپ انقلابی»، بین انواع این نظرات در نوسانند. فاصله شناخت راست از نظرات چپ انقلابی بحث جداگانه‌ای است، فاصله‌ای است نه کمی، بلکه کیفی. نظرات آلهه بقراط (کیهان لندن ۱۹ اکتبر ۹۷ شماره ۶۷۷) برای درک این تفاوت نمونه‌وار است. به نظر او «گذار تدریجی و آرام، جوهر تکامل است...» و از این برداشت به این نتیجه می‌رسد که «امکان نداشت انسان از یک تحول انقلابی ... از میمون حاصل شود و هر جا که این منطق به دلیلی پس‌زده می‌شود، جز تخریب و ویرانی به بار نمی‌آید.»

صرفنظر از آنکه این تصور عامیانه که گویا «انسان از میمون حاصل» شده است، نادرست است - ایندو تنها منشا مشترکی در سیر تکاملی خود دارند -، آلهه بقراط تفاوت کیفی بین میمون و انسان را تشخیص می‌دهد، ولی نمی‌تواند آنرا به عنوان تغییر «ریشه‌ای» radikal یا انقلابی درک کند، زیرا - همانند «بابک امیر خسروی» - در بند این تصور ذهنی خود گرفتار است، که تغییرات انقلابی یعنی «قهر» و «تخریب» و تغییرات تدریجی و آرام، یعنی «کمی»، تنها «جوهر تکامل» را تشکیل می‌دهند.

تغییرات کمی و کیفی، تدریجی و انقلابی توأمان «جوهر تکامل» را تشکیل می‌دهند. پائشاری آلهه بقراط و دیگران بر «بد» و «مذموم» بودن انقلاب و گویا وحشت و بی‌بازی آنان از «تخریب و ویرانی» از ریشه عقلایی-فلسفی ناشی نمی‌شود، بلکه از جایگاه و موضع طبقاتی-سیاسی نشئات می‌گیرد.

البته فاصله این پندارها از نظرات «چپ انقلابی»، با نظرات و شناخت آن تفاوت کیفی دارد. چپ انقلابی نه عاشق قهر و دیکتاتوری است، و نه انقلاب را تنها راه ترقی اجتماعی می‌داند؛ چپ انقلابی نه تغییرات تدریجی را نفی می‌کند و نه آنرا، همانند چپ رفرمیست، تنها امکان تغییر و رشد می‌داند. چپ انقلابی، پایبند به اسلوب علمی بررسی و شناخت پدیده‌ها و از موضع ماتریالیسم دیالکتیک، به وجود رابطه و دیالکتیک رفرم و انقلاب معتقد است و ایندو را لازم‌الزمزم یکدیگر می‌شناسد. این علم به‌او امکان می‌دهد تا در بررسی پدیده‌ها، با تشخیص هر مرحله، تاکتیک و عملکرد سیاسی متناسب با آن مرحله روز را تعیین کند.

روندی که اکنون در ایران درحال تکوین است، یعنی تعیین مرزها و محدوده قانونی-حقوقی وظایف «ولایت فقیه»، بعنوان گامی در جهت هموار کردن راه تحولات از سوی نیروهای طرفدار تحولات و فشار نیروهای واپسگرا و طرفداری سرمایه‌داری تجاری و وابسته برای نامحدود معرفی کردن اختیارات ولایت فقیه، در واقع همان چالشی است که حزب توده ایران در اعلامیه خود، بنسبست رفراندوم قانون اساسی پیش بینی کرده بود: «...این اصل، پس از آیت ا الله خمینی، دشواری‌های بسیاری را برای کشور بوجود خواهد آورد...»

اظهارات مهندس بهزاد نبوی بعنوان مشکلات دولت خاتمی در روزنامه سلام و همچنین دیدگاه‌های عبدالکریم سروش [۱] در تأیید آن پیش بینی حزب توده ایران در سال ۵۸ و در آستانه رفراندوم قانون اساسی است. برای نیروهای معتقد به دیدگاه علمی، این تعیین مرزهای قانونی، در عین حال کوششی است برای تغییرات رفرمیستی هم در شکل حاکمیت جمهوری اسلامی و هم در محدود ساختن قدرت سیاسی-اقتصادی سرمایه‌داری تجاری وابسته و ارتجاع مذهبی که دست در دست هم دارند.

دیالکتیک رفرم و انقلاب

چرا دوران فعلی رشد جامعه ایران می‌تواند دوران تغییرات تدریجی-رفرمیستی ارزیابی شود و نه تغییرات انقلابی؟

از دیدگاه علمی هیچ پدیده‌ای ثابت و ابدی نیست. همه چیز و همه پدیده‌ها در حال رشد و تغییرند. چگونگی تظاهر وجود آنان، ریشه در

سرنگونی جمهوری اسلامی و یا مبارزه برای تغییر تدریجی آن؟ بحثی که در اپوزیسیون خارج از کشور پایان نمی‌یابد!

در میان نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی دو نگرش عمده نسبت به اوضاع ایران محور همه بحث‌هاست. گرچه گاه توسط این حزب و سازمان و یا شخصیت سیاسی، با صراحتی که ضرورت مواضع سیاسی است، بیان نمی‌شود، یکی از این دو نگرش، سرنگونی جمهوری اسلامی را نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه یگانه راه حل آغاز تحولات در ایران می‌دانند. در این طیف، آن گروه که در سمت راست ایستاده است، حتی تمایل خود را برای دخالت نظامی امپریالیسم امریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی پنهان نمی‌کند، و در طیف چپ نیز هستند احزاب و سازمان‌ها و شخصیت‌هایی که نام این سرنگونی را «طرده» گذاشته‌اند و استدلال‌هایی نیز همراه با شعارهایی در این زمینه عرضه می‌کنند. اگر چه بخش عمده این طیف خود را «رفرمیست» می‌دانند، از موضع سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند، اما این خواست را در لغافه «انتخابات آزاد» می‌پوشانند. امید به سرانجام خوش یک شورش، قیام کور، تمایلی است که این طیف با جسارت آنرا بیان نمی‌کند، اما به آن می‌اندیشد!

در میان این طیف، استدلال دشوارتر از طیف راست پیش می‌رود، زیرا استدلال باید پایه تئوریک داشته باشد و کار از این مرحله به بعد با دشواری روبروست. تضاد بین موضع رفرمیستی برای تغییرات اجتماعی (که گویا تنها از طریق «مسالمت‌آمیز» و بر پایه یک «قرار داد اجتماعی» بین طبقات در چارچوب «دمکراسی» قابل دسترسی است) با خواست سرنگونی و یا طرده جمهوری اسلامی، در پشت انواع تره‌های پوپولیستی، مثل «رژیم آخوندی»، «رژیم ولایت فقیه» و «رژیم ملاحا» (به عنوان دلیل ناممکن بودن تغییرات تدریجی در ایران امروز) اغلب هنگام ارائه کاراپایه‌های تئوریک خود نمانی می‌کند.

آنها که خود را در طیف چپ اپوزیسیون در موضع رفرمیسم نمی‌دانند، در موضع تئوریک بغرض‌گیری در توضیح خواست سرنگونی جمهوری اسلامی گرفتارند. مثلاً نامه مردم می‌نویسد: «در چارچوب ولایت فقیه ... گروهی اساسی از انبوه مشکلات جدی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما گشوده نخواهد شد.» (شماره ۵۸)

این که «رژیم ولایت فقیه»، کدام بار طبقاتی را دارد؟ متکی به کدام آرایش طبقاتی است؟ در تمام ۱۹ سال گذشته پایگاه طبقاتی اش یکسان بود؟ اگر نبوده، چه تغییری و چرا در آن بوجود آمده؟ توازن نیروهای اجتماعی و حکومتی چه تأثیری در پایگاه طبقاتی این باصلاح رژیم داشته؟ همه و همه سوالاتی است، که پایه‌های استدلال تئوریک سرنگونی بعنوان پیش شرط تغییرات را سست می‌کند.

در برابر این دو جریان، هستند جریانات سیاسی دیگری که معتقد به «رفرم»، «تغییرات تدریجی»، «حرکت براساس توازن نیروهای اجتماعی متشکل» و شرایط ذهنی و عینی اجتماعی می‌باشند. هم در صف راست و هم در صف چپ، نیروهایی از این طیف نیز حضور دارند. منتقدان این جریانات و تفکرات، اغلب آنها را منتهم به پذیرش تنز «استحاله» می‌کنند. البته جالب است که این اتهام هم در صف راست به معتقدان به رفرم و اصلاحات گام به گام وارد می‌شود و هم در صف چپ!

براستی تغییرات رفرمیستی در جمهوری اسلامی ممکن نیست و بامید سرنگونی جمهوری اسلامی، باید از جنبش مردم فاصله گرفت تا لحظه سقوط فرا رسد؟ شکل حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی، هر روزنه‌ای را برای تغییرات بسته است؟ این شکل تا سرنگونی جمهوری اسلامی برقرار خواهد ماند؟ تغییر پایگاه‌های اجتماعی آن ممکن نیست؟

بر پایه کدام اندیشه می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ داد؟

رژیم کنونی در ایران در شکل «ولایت فقیه»، شکلی از حاکمیت ائتشار و طبقات حاکم جامعه سرمایه داری (با بقایای بزرگ زمینداری) است. بنابراین نمی‌توان آنرا از محتوای صورتبندی اقتصادی-اجتماعی خالی کرد. باید به خود پاسخ بدهیم، که این فرمایشیون در «ماتریالیسم تاریخی» کدام مرحله رشد تاریخی ایران را نشان می‌دهد؟

حزب توده ایران «ولایت فقیه» را از ابتدا و صله‌ای بر قانون اساسی ارزیابی کرد، که باید در متمم قانون اساسی حذف شود! متأسفانه و براساس توازن قوایی که در دهه ۶۰ به سود نیروهای واپسگرا و طرفدار سرمایه‌داری تجاری در جریان «نبرد که برکه» در جمهوری اسلامی پیش آمد، در آستانه درگذشت آیت ا الله خمینی و در گرماگرم پذیرش آتش بس و ناکام مساندن شعارهای غلطی که سران جمهوری اسلامی بیکبری کرده بودند، مجلس یازنگری قانونی اساسی، بجای حذف این ماده از قانون، گام‌های بلندی در جهت گسترش آن برداشت. این مجلس در سال ۶۸ و بدنیال برکناری توطئه‌آمیز آیت ا الله منتظری از جانشینی آیت ا الله خمینی، تشکیل شد.

وابسته است. در تحلیل نهائی سرنوشت این مبارزه بستگی به تناسب قوا بین جبهه آزادی و ترقی خواهی و متحدانش از یک سو، توان مانور و عمل دشمنان داخلی و خارجی آن از سوی دیگر دارد. نقش رهبران فعلی و آینده تنها در این چارچوب قابل تصورات است.

بی اعتقادی به امکان تغییرات تدریجی در ایران، در عمل همزاد بی اعتمادی نسبت به امکان هر نوع فعالیت سیاسی در ایران نیز هست. به همین دلیل جریاناتی که اعتقادی به تغییرات تدریجی و رفرمیستی در جمهوری اسلامی ندارند و شعار «طرز رژیم ولایت فقیه»، «طرز رژیم ملاحا»، «طرز رژیم آخوندی» را بعنوان پیش شرط هر حرکتی در جامعه اعلام داشته و حتی برای همین طرز نیز گامی به جلو نمی گذارند، هر کوششی در این زمینه را نه نشانه جنبش مردم، که نشانه توطئه ارتجاع می دانند.

۱- کیان شماره ۳۶: «ولایت فقیه یک نظریه فقهی است که ایک پایه حکومت در ایران قرار گرفته است و از سوی نفلا و عقلا تاکنون دلیلی اقامه نشده است که الیات کند، بهترین نحوه حکومت است و هم در میان فقها مخالفانی دارد، هم در میان سیاست شناسان... مشروعیه حکومت، کشف مردم نیست، بلکه حق آنان است و لذا به دست مردم هم سلب می شود... حتی اگر دین هم تکلیف به حاکمیت شخص خاصی کرده باشد، تا مردم نپذیرند، حاکم، حاکم نمی شود.»

۲- نامه مردم شماره ۵۱۵ صفحه ۶: «ما برای مردم محروم مینمان در تکنهای طبقات فرسای کتونی صمیمانه آرزوی کثایش، حتی نسبی می کنیم. ولی منتقد بوده ایم و منتقد مانده ایم که در چارچوب «ولایت فقیه» و مناسبات مسلط سرمایه داری انکلی قائم بر ایدئولوژی فقه سنتی (!) گرهی اساسی از انبوه مشکلات جدی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه کشوده نخواهد شد.» (بدین ترتیب از یکسو فقط آرزویند باقی می ماند و نه مبارزه و از سوی دیگر آب پایی برای شکست روی دست مردم و جنبش آنها ریخته شده و شرکت در انتخابات از سوی میلیونها ایرانی عملی نبوده ارزیابی می شود!)

شکست یک کارزار ضد کمونیستی در فرانسه

کارزار ضد کمونیستی که در هفته های اخیر در فرانسه برپا گردیده بود، با شکست سنگینی برای برپا کنندگان آن پایان یافت. بهانه این کارزار نوین، انتشار کتابی بود با عنوان «کتاب سیاه کمونیسم» که تدوین کنندگان آن کوشیده بودند با انواع و اقسام آمارها و ارقام و مخلوط کردن حقایق با جعلیات، جنایاتی را به نام کشورهای سوسیالیستی سابق ثبت کرده و رقم آن را به حساب خود تا یکصد میلیون نفر برسانند تا از این طریق ضمن مقایسه و تیره نازیسم و فاشیسم، مسئولیت جنایات فاشیسم هیتلری را به دوش کمونیست ها و احزاب کمونیست دیگر کشورها بیاندازند!

این کارزار بویژه در هفته های اخیر در فرانسه ابعاد جنون آمیزی به خود گرفت. تا آنجا که بخشی از رهبران جناح راست در پارلمان فرانسه، در یک اقدام تبلیغاتی و ناسنجیده، نخست وزیر این کشور را مورد مواخذه قرار دادند و از وی خواستند تا در مورد باصطلاح «جنایات کمونیست ها» و دلیل حضور آنها در کابینه توضیح دهد. لیونل ژوسپن، نخست وزیر فرانسه در پاسخ شدید العن خود با اشاره به اینکه اتحاد شوروی در دوران جنگ دوم جهانی متحد فرانسه بود، هرگونه مقایسه میان کمونیسم و نازیسم را بکلی مسرود شمرد و سرانجام با صراحت گفت که از اینکه کمونیست ها در کابینه او حضور دارند، افتخار می کند.

پاسخ قاطعانه نخست وزیر فرانسه به تحریکات ضد کمونیستی محافل دست راستی فرانسه، شور و هیجان وسیعی را میان نمایندگان چپ پارلمان بوجود آورد و ضمناً ضربه خرد کننده ای شد به برپا کنندگان این کارزار. بدنبال شکست این کارزار ضد کمونیستی، در صفوف راست چند دستگی و دوگانگی پدید آمد و رهبران جناح راست گلیست در پارلمان، برخی از نمایندگان را ملامت کردند که با طرح سئوالاتی نامناسب و نابجا، بجای ایجاد تفرقه در صفوف چپ، برعکس، آن را بیش از هر زمان دیگری متحد کرده اند. ضمن اینکه نیروهای وابسته به گلیسم و هواداران ژنرال دوگل که خود پیشگام برقراری مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی بوده و حتی کمونیست ها در کابینه وی شرکت داشته اند، چندان مایل نیستند در اینگونه تبلیغات شرکت کنند.

نباید فراموش کرد که کارزار ضد کمونیستی اخیر در فرانسه، با افزایش نفوذ حزب کمونیست این کشور و گسترش گرایش به چپ در سطح جامعه و از جمله در درون حزب سوسیالیست، در ارتباط مستقیم قرار دارد و احتمالاً باید از این پس منتظر بود تا در اشکال مختلف تشدید نیز بشود. ضمن اینکه برخی از نیروهای راست، بازگشت به قدرت را تنها در سایه اتحاد با فاشیستها و راست های افراطی میسر می بینند و حمله به کمونیست ها را زمینه ساز تحقق چنین اتحادی می پندارند. همانطور که «هانری امانوئلی»، دبیرکل سابق حزب سوسیالیست می گوید: «هدف از این تبلیغات و مقایسه میان کمونیسم و نازیسم، آماده کردن انکار عمومی برای برقراری اتحاد میان راست و راست افراطی و فاشیست هاست. هشپاری نیروهای چپ فرانسه، خوشبختانه تاکنون توانسته است، این نقشه ها را خنثی کند.»

تغییراتشان دارد. رشد و تغییر پدیده ها در یک روند خطی و یا دورانی نیست. در چنین صورتی رشد از ساده به پیچیده و از بسیط به مرکب حاصل نمی شد. رشد و تعالی حاصل حرکت ماریجی ای است که هر دور آن از دو مرحله تغییرات تدریجی-کمی ساختارهای موجود و تغییرات انقلابی-کیفی با ایجاد ساختارهای نوین می گذرد. این ساده ترین بیان محتوای رشد پدیده است. گرچه در عمل هر دو مرحله با بفرنجی های خود همراه است. این بفرنجی در جامعه انسانی به مراتب بفرنج تر است. چرا که در آن روحیات، فرهنگ، سنت و آداب و... نیز دخالت دارد. از اینرو شناخت و ارزیابی چگونگی روند رشد جامعه بشری، علل و نیروهای کمکی و بازدارنده آن، یعنی ارزیابی تاریخ حیات انسانی، بعنوان پدیده بیرون آمده از طبیعت «مادی»، ولی با ویژگی های ناشی از «ذهن» فردی و گروهی-طبقاتی انسان ها، در طول سده ها موضوع بحث فلاسفه بوده است. فلاسفه قبل و دوران سرمایه داری نیز پیوسته در این عرصه با کشمکش های بی وقعه درگیر بوده اند و گاه سرگردان و سرخورده از عدم توانایی برای توضیح تاریخ بر پایه مطلق گرایی نقش «ذهن» خود برای توضیح آن، گفته و نوشته اند: «بالاخره انسانی خواهد آمد که همانند کیلر» و نیوتن در علوم دقیقه، خط سرخ شناخت تاریخ را کشف کند!» (آر.در). این انسان، و دقیقتر دو انسان آمدند: مارکس و انگلس!

شناخت علمی تاریخ جامعه بشری که آن دو بر پایه بررسی ماتریالیستی رشد جامعه بشری ارائه داشتند، عبارتست از «نبرد طبقاتی». این نبرد همانند هر پدیده دیگر، از دو مرحله رشد تدریجی و مرحله تغییرات انقلابی می گذرد. نه مرحله انقلابی همیشگی است و مطلق، و نه مرحله تغییرات تدریجی پایان ناپذیر است و مطلق. تشخیص مشخصات این دو مرحله، تعیین عملکرد سیاسی و تاکتیکی برای هر کدام از این دو مرحله، پایه تئوریک نیروهای انقلابی معتقد به فلسفه علمی است. بدین ترتیب «علم تاریخ» به گنجینه دانش و شناخت بشری افزوده شد. اما بکار گرفتن این «کلیدعام» برای شناخت و توضیح مورد «خاص» امری مکانیکی و جزم گرایانه نیست و نیاز به درک دقیق مقولات مورد نظر فلسفه علمی دارد.

با آنچه گفته شد، رشد جامعه بشری، که جمهوری اسلامی در آن استثناء نیست، بزبانه نبرد طبقاتی ای انجام می گیرد که از دو مرحله رشد می گذرد. مرحله «انقلابی» و مرحله «رفرم» یا تغییرات تدریجی!

ایران امروز کدام مرحله رشد را طی می کند؟

پرسی که اکنون در مورد جمهوری اسلامی ایران مطرح است، آن است که ایران در کدامین مرحله رشد خود قرار دارد؟ مرحله تغییر انقلابی؟ یعنی می توان شرایط عینی و ذهنی ضروری برای تحقق یک انقلاب اجتماعی را در ایران مشاهده کرد و بر پایه آن خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شد؟ و یا ایران در دوران تغییرات تدریجی قرار دارد؟ و اگر دارد، علانم و نیروهای آن کدامند؟

برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ بدلیل درکشان از ماهیت «چپ انقلابی» و عدم شناخت دیالکتیک (رفرم و انقلاب) قادر به تشخیص مرحله نبرد طبقاتی-انقلابی در جامعه امروزی نیستند. آنها با قرینه سازی «غیرتاریخی»- غیرماتریالیستی بین رژیم وابسته شاه و جمهوری اسلامی که اولی از دل یک کودتای امپریالیستی برآمده بود و دومی برآمده از درون یک انقلاب ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی است، عدم درک دقیق خویش از شناخت دو مرحله متفاوت رشد جامعه را به نمایش می گذارند. تشابه شیوه های فاشیست مآبانه ارتجاع قبل و بعد از انقلاب بهمین آنچنان حواس و درک این نیروها را به خود مشغول ساخته است، که نمی توانند تفاوت بین ممیزه علمی و بی پروای شیوه های سرکوبگرانه زمان شاه را با ممیزه پنهان شدن ارتجاع مذهبی حاکم امروز در پشت شعارهای «انقلابی» و شیوه های سرکوبگرانه زاینده از آن را تشخیص دهند.

چنین برداشتی به ویژه آمادگی عامل ذهنی را در ایران مورد توجه قرار نمی دهد. «شکفت زدگی» این نیروها از جنبش «دوم خرداد» ریشه در این بی توجهی نیز دارد.

آیا در شرایط فعلی تناسب قوا، امکان تغییرات تدریجی منتفی است؟ پاسخ به این سوال باید بتواند آن تاکتیک ها و سیاست های واقع بینانه ای را در دستور روز قرار دهد، که حلقه پیوند و اتحاد نیروی چپ برای عمل مشترک نیز می تواند بشود.

نیروهای چپ غیر انقلابی اپوزیسیون و «نامه مردم» در کنار آنها [۲] با قرینه سازی ذهنی و غیرتاریخی خود، و یکسان پنداشتن مرحله قبل و بعد از پیروزی انقلاب بهمین عملاً به نفسی امکان تغییرات تدریجی در ایران امروز می پردازند، بدون آنکه قادر به ارائه هر نوع نشانه ای از زمینه انقلاب اجتماعی در جامعه در مرحله کنونی باشند.

پیروزی نسبی و یا کامل جنبش مردم و همچنین شکست ممکن آن در مبارزه برای تغییرات تدریجی در ایران به عوامل متعدد داخلی و خارجی